

گرسی نقد و نظریه پردازی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

تعلیم و تربیت اسلامی؛ چارچوب تئوریک و کاربرد آن*



اشاره

آنچه پیش رو دارید، مشروح نشست «تعلیم و تربیت اسلامی؛ چارچوب تئوریک و کاربرد آن» است که با حضور مهمانان ذیل برگزار شده است:

ارزیابان: حجت‌الاسلام و المسلمین رشاد (رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی)،
دکتر آقازاده (عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)، حجت‌الاسلام و المسلمین
دکتر صادق‌زاده (عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر بانکی (عضو هیأت
علمی دانشگاه علامه طباطبایی)، دکتر یمنی (عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی)
و دکتر خسرو باقری و دکتر عباس حرری که به عنوان ارائه دهنده کرسی و مدیر کرسی

* این نشست در تاریخ ۸۶/۲/۱۲ در دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران با همکاری دبیرخانه هیأت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی، نقد و مناظره برگزار شد.

گزارش جلسه

رشاد: این جلسه، نشستی مقدماتی برای ارزیابی این موضوع است که آیا این نظریه یا نوآوری که مورد بحث قرار می‌گیرد و قابل طرح در کرسی‌های نظریه‌پردازی است، دارای حداقل مختصات برای ارائه در این کرسی می‌باشد؟ ما در مقام نقد نخواهیم بود و طبعاً داوری نهایی هم نمی‌کنیم. فقط می‌خواهیم توجیه شویم و تشخیص دهیم که آیا این بحث می‌تواند موضوع کرسی قرار گیرد؟ در نتیجه طرحنامه را ملاحظه بفرمایید. برای پی بردن به اینکه آیا این نظریه آمادگی طرح در کرسی را دارد، پرسش‌هایی مطرح می‌کنیم. بنابراین در پی آن نیستیم که بحثی طولانی را پی بگیریم؛ زیرا نه مجال است و نه در شأن جلسه. ولی برای توجیه باید پیرسیم و در نهایت گردآوری کنیم تا با عنوان نظریه یا نوآوری و یا در قالب کرسی ارائه شود.

باقری: به دنبال احساس نیاز به تربیت اسلامی در گذشته و امروز، و ضرورت اجرای اقداماتی در این زمینه و همچنین ارائه نظریه، «تعلیم و تربیت اسلامی» مبنا قرار می‌گیرد. رسالت دین اسلام از ابتدا پرورش انسان‌ها در یک نظام مشخص بوده است؛ اما رسالت ما در نظریه‌پردازی، مشخص کردن نظامی به صورت مفهومی است. حتی ممکن است به دام تئوری انداختن بحث‌هایی که در عمل اتفاق افتاده یا می‌افتد، بسیار مشکل باشد؛ به عنوان مثال با فرض اینکه از گذشته تا کنون پدیده‌های روانی وجود داشته است و همه انسان‌ها پدیده‌های روانی و اجتماعی داشته‌اند؛ یعنی در واقع همه انسان‌ها به نوعی غرق در این مسئله هستند، با این حال دریافتن اینکه روان آدمی چیست، کارکردهایش چیست، جامعه چیست؟ همگی معما است. ضرورت نظریه‌پردازی از جایی نشأت می‌گیرد که بتواند فعالیت را در قالب مفاهیم روزمره و در یک نظام مفهومی بررسی کرد؛ سپس قدرت تفهیم خود را در برابر پدیده‌های مربوط افزایش داد. ممکن است این مسئله یک پیش‌بینی در پی داشته باشد. «تعلیم و تربیت اسلامی» از جمله مقوله‌هایی است که بسیار سهل و ممتنع است. بحث و گفت‌وگو در این باب طبیعی به نظر می‌رسد. اما وقتی به این نتیجه برسیم که به واقع چارچوب تئوری چیست، به ضعف‌ها و نقص‌های زیادی در این زمینه پی می‌بریم.

علاوه بر اینکه این مسئله با موضوعات مختلفی از جمله تربیت، اخلاق و ... آمیخته می‌شود. در پیشنهاد من، چند نکته اساسی را می‌توان در نظر گرفت؛ اول اینکه با توجه به دیدگاه اسلام، باید در مورد انسان یک حرکت اولیه انجام داد؛ یعنی اساس روی آوردن به یک نظریه تربیتی تا حدود زیادی در گرو ارائه چارچوب روشنی از انسان است. همین جوهره مفهوم انسان‌شناسی است که باید بتواند در مفهوم و اصول تربیت و مسائل مختلف نفوذ کند. سلسله مفاهیمی در انسان‌شناسی اسلامی وجود دارد که زیاد مطرح شده‌اند؛ مثل مفهوم فطرت و عقل. به عبارتی مفاهیمی که مربوط به جنبه‌های شهودی درونی می‌شود. مفهوم اراده در انسان وجود دارد، مفهوم عمل نیز هست که با اراده در تماس است. همین طور محدودیت‌هایی که در زمینه جنبه‌های مختلف انسان همواره ذکر شده و ضعف‌ها و محدودیت‌هایی که وجود دارد، به منزله عناصری است که می‌توان آنها را عناصر انسان‌شناختی‌ای نامید که در متون اسلامی مطرح شده‌اند؛ منتهی مسأله‌ای که اینجا مطرح است این است که چگونه آنها را سامان دهیم؟ یعنی کدام محور باشد و کدام در پیرامون؟ در این زمینه نظرهای مختلفی می‌تواند وجود داشته باشد و گاه مطرح هم شده‌اند؛ برای مثال عده‌ای فطرت را در کانون قرار داده‌اند و گفته‌اند که در انسان‌شناسی اسلامی، فطرت کانون است. بقیه این مفاهیم را باید با آن تطبیق داد؛ یعنی جایگاه‌هاشان را مشخص کرد. من تصور می‌کنم در این پیشنهاد آن عنصر محوری را باید عمل در نظر گرفت؛ یعنی مفهوم عمل آدمی و انسان به منزله عامل. عمل در کانون قرار گیرد و بعد مفاهیم دیگری مثل فطرت، عقل، هوای نفس و هویت جمعی آدمی، بحث‌هایی را هم که در مورد هویت جمعی مطرح شده باید بتوان به نحوی پیرامون عنصر اساسی عاملیت انسان تنظیم کرد و آرایش داد؛ زیرا مفهوم «عاملیت» در متون اسلامی در رابطه با انسان، مفهوم بسیار فراگیری است؛ یعنی شامل مؤمنان و مشرکان، زن و مرد و بزرگسال و جوان می‌شود و نژادها، حتی مرزهای آیینی - اعتقادی در این مسئله دخالت ندارند و همه انسان‌ها «عامل» نامیده می‌شوند. با توجه به اینکه عمل انسان‌ها چه برجستگی پیدا می‌کند، فطرت می‌تواند عنصری پیرامونی باشد. اکنون می‌توان فطرت را همانند سرمایه‌ای دانست که انسان عامل مثل یک تاجر می‌خواهد با آن معامله کند که البته در نهایت، سود یا زیان به همراه دارد و چون همه انسان‌ها مشغول تجارت هستند، پس می‌توانیم آنها را «عامل» بنامیم. بویژه در این رابطه

مفهوم «هویت جمعی» بسیار مهم است؛ چون اغلب یکی از پیچیده‌ترین بحث‌های علوم انسانی بین فرد و جمع مطرح شده است و اینکه، آیا ما باید فرد را انتزاعی و جمع را اساسی بدانیم (براساس نظریه هگل)، یا اینکه ما مفهوم فرد را اصیل و واقعی بدانیم و جامعه را انتزاعی؟ در اینجا اگر انسان را «عامل» در نظر بگیریم، به این معنا است که رابطه فرد و جمع هرگز نباید طوری تفسیر شود که به حذف عاملیت انسان بینجامد؛ یعنی اگر ارتباط میان فرد و جمع را طوری تفسیر کنیم که عاملیت انسان را بر اثر فشار اجتماعی یا غلبه فضای اجتماعی تحت تأثیر قرار دهد، با مجموعه‌ای از مفاهیم اسلامی جور در نمی‌آید. البته محدودیت‌های انسان، خود مقوله‌ای است که با این عاملیت باید ترکیب شود، ولی انسان یک عامل عدم اطلاق نیست؛ بلکه عاملی است با یک محدوده که مفهوم «وسع» در مفاهیم انسان‌شناسی اسلامی به آن اشاره می‌کند. وسع می‌تواند هم فیزیولوژیکی باشد و هم روانی، هم اجتماعی باشد و هم تاریخی؛ یعنی وسع می‌تواند محدوده‌های وسیع‌تری را هم در بر گیرد. اما به هر حال انسان در همه زندان‌ها و محدوده‌هایی که نهاده شده باشد به عنوان یک «عامل» نهاده شده و این انسان است که می‌تواند عمل کند و در نهایت این انسان است که باید پاسخگوی اعمالش باشد. البته معذوریت‌هایش هم با توجه به محدودیت‌هایش بر جای خود باقی است ولی هرگز انسان به طور کامل معذور نخواهد بود؛ همانطور که به طور کامل هم مسئول نیست؛ یعنی پاسخ همه چیز را هم نباید بدهد!

به هر حال فکر می‌کنم مفهوم «عاملیت» می‌تواند مفهومی محوری باشد؛ به طوری که بحث‌های مختلف آیینی، نژادی، جنسیتی و ... را تحت تأثیر خود قرار دهد. حال اگر این مسئله را اساس کار قرار دهیم و به دنبال تربیت انسان باشیم و اینکه چطور از دیدگاه اسلام تربیت انسان تصدیق می‌شود، در آن صورت باید تصدیق با عنصر عاملیت کاملاً همخوانی داشته باشد. در نتیجه بعضی تصورات در مورد تربیت اسلامی به طور ناخواسته کنار می‌رود. به عنوان مثال اگر مفهوم تربیتی را یک جریان پرورش دادن بدانیم، که مفهوم قالب تربیت هم بوده و هست، این مفهوم قابلیت ندارد؛ چراکه در این مفهوم، امر تربیت شونده و موجود تربیت‌شونده منفعل در نظر گرفته شده است یا به عنوان مثال براساس بعضی از دیدگاه‌ها، «تربیت» به منزله «ساختن انسان» است که البته شاید بتوان در دیدگاه

اسلام هم مواردی برای آن ذکر کرد. مفهوم **shaping** نمونه خوبی از این مسئله است؛ که ساختن رفتار انسان، تصویری مطرح در تعلیم و تربیت است. ولی با بررسی‌های لازم به این نتیجه رسیدم که در واقع، مأموریت خود مفهوم «تربیت» (واژه‌ای عربی است و در قرآن هم به کار رفته) این نبوده و نیست که تصویر تربیت را آن گونه که انتظار داریم، نشان دهد. (قاصر از این معنا است). بعضی از محققان مفاهیم دیگری نیز پیشنهاد کرده‌اند؛ مثل مفهوم «تأدیب». این هم بار معنایی لازم را ندارد؛ زیرا مضمون به اصطلاح معرفتی در آن بسیار ضعیف است. شاید مضمون حرکتی و این قبیل مضامین در آن مطرح باشد. حال اگر قضیه را در مضمون حرکتی بسط دهیم به طوری که از مفهوم تدبیر (مفهوم غالب آن) خارج و عام‌تر شود، ولی در هر صورت تأدیب با همه اهمیتی که دارد نمی‌تواند کل مفهوم گسترده تربیت را شامل شود و تنها بخشی از آن خواهد بود. مفاهیمی همانند تزکیه این فراگیری را ندارد. به هر حال چون مفهوم ربوبیت (ربوبی شدن انسان) در مفاهیم اسلامی به منزله مفهومی است که تربیت اسلامی را توضیح می‌دهد؛ پس قابل پذیرش است. ربوبی شدن انسان جریانی است که بعد معرفتی در آن وجود دارد. باید انسان خدا را به عنوان «رب» بشناسد. مسئله‌شناختی در این زمینه بسیار اساسی است. گزینش و انتخاب در آن وجود دارد؛ یعنی باید خدا را گزینش کرد. «اتخاذ رب» یعنی همان تعبیری که قرآن به کار می‌برد. اتخاذ خدا به عنوان رب که پس از آن مسئله، بعد عملی قضیه مطرح می‌شود. به عقیده بنده شئونی از این باب همانند تأدیب، خود شأنی از جریان ربوبی الهی است. همان طور که حدیثی از پیامبر می‌فرماید:

أدبني ربي

یعنی ربم مرا تأدیب کرد.

پس تأدیب تحت تأثیر ربوبیت است و شاید یکی از شئون ربوبیت باشد. برای ربوبیت شئون دیگری هم می‌توان قائل شد. براساس آنچه گفته شد، بار ظاهری رفتار در تأدیب نمایان‌تر است. از دیدگاه قرآن مسئله «ربوبی ساختن آدمی» توسط پیامبران، بسیار محوری بوده؛ همان‌طور که در آیات نیز به آن اشاره شده است. همچنین برای دو قطب اساسی تربیت (راهنما و پیرو) واژگانی ذکر شده است. واژه ربانی (برای راهنما) و ربّی (برای پیرو)، که هر دو از مفهوم ربوبیت نشأت گرفته‌اند. محور اصول و روش‌های تربیت

اسلامی یا بر عاملیت انسان و یا بر محدودیت انسان تأکید دارند؛ یعنی در واقع لحاظ کردن محدودیت‌های عامل، در ملاحظاتی که می‌تواند در تربیت وارد شود. در جلد اول کتاب گفتگمانی پیرامون مراحل تربیت آورده شده است. اگر تربیت، ربوبی شدن باشد، مراحل تربیت هم باید متناسب با آن بیان شود و در این صورت الگوی مراحل تربیت را باید در کجا جست‌وجو کرد؟ اغلب در کتاب‌ها به احادیث استناد شده است که به عقیده بنده برای این مسئله نمونه خوبی نیست. شاید کارکرد این تقسیم‌بندی به گونه‌ای دیگر باشد؛ مثل مراحل مستقل شدن پسران. البته مواردی که باید به مفاهیم اسلامی استناد کنیم؛ همانند مفهوم تربیت و مراحل تربیت که به مدارجی از اسلام و ایمان تقسیم می‌شود. «تربیت‌شدن»، به بالا رفتن از نردبانی تشبیه شده است که همه پله‌هایش اسلام و ایمان نام دارد که البته در تربیت، این مدارج شدت و قوت می‌یابد. مفهوم «اسلام آوردن» و «ایمان آوردن» هر دو بر اساس «عاملیت» تنظیم شده است. «ایمان» آوردنی است. «اسلام» آوردنی است. اگر این عنصر را به همان عاملیت ارجاع دهیم. دادنی و شکل دادنی نیست. بنابراین «تربیت» جریانی در نردبان ایمان است که از مدارج پایین‌تر شروع می‌شود. بنابراین ریسمان محکمی پدیده آمده که از انسان‌شناسی آغاز و تا مفهوم تربیت و مراحل تربیت را شامل می‌شود و سبب تشکیل منشوری در کنار هم می‌گردد و اگر تناقض و تباینی در آن وجود دارد، منتقدان باید آن را مشخص کنند.

بحثی پیرامون مسائل تعلیم و تربیت از جلد دوم کتاب

در حال حاضر با توجه به شرایط موجود در زمینه «تعلیم و تربیت»، با مسائل فراوانی اعم از تئوریک یا عملی روبه‌رو هستیم. عصر کنونی، عصر ارتباطات است که در آن دیوارها برچیده شده و تربیت در گلخانه انجام نمی‌شود؛ یعنی آنچه اغلب برای محیط‌های تربیتی جالب و مغنتم بوده امروزه قابل اجرا نیست و مفهوم عاملیت انسان و تربیت به عنوان جریانی که انسان باید در آن حرکت کند و همچنان در این فضا جواب دهد، بی‌معنا است. اگر تربیت بر اساس تصمیم‌گیری محیط شکل بگیرد، محیط سازنده است. بنابراین محیط باید بسته باشد و بساط این گونه تربیت برچیده شود. اگر مفهوم «عاملیت» انسان را با مفهوم «ربوبی شدن» که بر آن سوار شده ادغام کنیم، در این صورت تربیت به معنای

افزایش مقاومت انسان در موقعیت‌های دشوار می‌شود که البته در هر شرایطی از جمله شرایط فعلی ما عملی می‌باشد؛ به عنوان مثال مسائلی که در تربیت اجتماعی و مدنی مطرح شده است و ما در جامعه خود با مفهومی به نام نگرش مهندسی هم در مورد اصلاحات اجتماعی و هم در مورد تعلیم و تربیت روبه‌رو هستیم. همایشی با عنوان «اصلاحات در آموزش و پرورش» در سال ۸۱ برگزار شد. بنده به الگوی این تفکر، یعنی مهندسی دیدن اصلاحات اعتقاد دارم. البته هدف، دقت صرف روی واژه‌ها نیست (مثلاً مهندسی) و از آنجا که گاه این واژه‌ها در سنت‌های فکری زاده می‌شوند، پیشینه، شناسنامه و شجره‌نامه‌ای دارند. چون مهندسی به عنوان نماد اساسی در جریان صنع (ساختن) است؛ یعنی چون اصلاحات اجتماعی و یا فعالیت‌های تربیتی براساس «ساختن» توضیح داده می‌شوند، بنابراین از این واژه استفاده می‌شود. نمونه‌های برجسته این نوع نگرش در تعلیم و تربیت به واسطه اسکینر مطرح شده است. اسکینر کتاب والد‌تو مدینه فاضله‌ای است را براساس همین مهندسی اجتماعی و به سبک رفتارگرایانه طراحی کرده است. در این کتاب، افراد به گونه‌ای طراحی می‌شوند تا سر جای مناسب خودشان قرار گیرند. اگر انسان عامل باشد؛ یعنی عاملیت انسان در کانون قرار گرفته باشد و در نهایت تربیت هم جریانی عاملانه باشد، ساختن به طور کامل و ازگونه خواهد بود؛ یعنی مهندسی نعل وارونه زدن است. چرا همچنان این مسئله در ذهنیت جامعه ما در حال گسترش است و به تازگی شورای انقلاب فرهنگی، مسئله مهندسی فرهنگی را به طور گسترده مطرح کرده است؟ اگر صرفاً یک واژه باشد چه لطفی دارد که آن را در بوق و کرنا کنیم، که چون پیشینه این کار در غرب مطرح شده، لابد چرا چون دارای نوعی پروژه، نگرش یا طرح محسوب می‌شود و حتماً هم همین طور است. مهندسی اجتماعی متعلق به ما نیست. به همین سبب به عنوان یکی از رگه‌هایی است که در اصلاحات اجتماعی به معنای عام کلمه و تربیت به معنای خاص کلمه وارد و مطرح شده است و یکی از زمینه‌هایی است که نظریه انسان عامل می‌تواند با آن به خوبی دست و پنجه نرم کند و برای تحولات اجتماعی راه دیگری برگزیند. همین‌طور در تربیت حرفه‌ای که بخش مهمی از تعلیم و تربیت است، بین تربیت لیبرال و تربیت حرفه‌ای اختلافاتی وجود داشته است. تربیت لیبرال بر نظر و تربیت حرفه‌ای بر عمل تأکید می‌کند. مفهوم عمل در نظریه پیشنهادی بنده، یعنی انسان به منزله عامل، عمل

با مهارت و رفتار مساوی نیست؛ بلکه عمل منظومه‌ای به اصطلاح درونی و برونی است که رفتار و مباحث معرفتی و به اصطلاح ارادی آن رفتار هم در آن موجود است و با هم عمل را تشکیل می‌دهند. پس در صورت بازنگری تربیت حرفه‌ای براساس عمل و به علت وجود چالشی که بین تربیت لیبرال و تربیت حرفه‌ای وجود داشته و هنوز هم وجود دارد، این نوع تربیت مورد توجه قرار می‌گیرد؛ زیرا به تازگی در انگلستان تصمیم گرفته‌اند education را کنار گذاشته و به مهارت‌آموزی بپردازند؛ ولی اگر Training کاهش یابد، این کار به تعلیم و تربیت آسیب خواهد زد. به نظر بنده تربیت رایج مسلمانان در جوامع اسلامی، براساس این نظریه قابل نقد است؛ یعنی آنچه به عنوان تربیت اسلامی جریان دارد تربیت اسلامی نیست؛ چون به سمت تلقین، شکل دادن و تراشیدن آدم‌ها متمایل شده است، همان طور که ما و نظام می‌خواهیم. بنابراین اگر با این مفاهیم چارچوبی نظری ساخته شود، در نقد جریان عملی تربیت در جوامع اسلامی کاربرد خواهد داشت. قضیه تروریسم هم گوشه‌ای از این داستان است؛ زیرا برخی می‌گویند: تروریسم از جوامع اسلامی بیرون آمده و نسبت آن با تربیت چیست؟ این موضوع باید بررسی شود. همچنین طرح‌های بی‌نظیری از تربیت اسلامی که براساس فطرت یا تهدید و یا مواردی دیگر جریان داشته و می‌تواند یک چالش باشد، باید مورد بررسی قرار گیرد. صادق‌زاده: ایشان اساس بحث را به اجمال بیان کردند. بنده آماده دریافت دیدگاه‌های دوستان هستم.

آقازاده: پس از مطالعه جلد اول کتاب و دریافت نکات ارزنده آن، پرسش بنده این است که هدف و انتظار شما از نگارش کتاب چه بوده است؟

صادق‌زاده: چون دکتر باقری از گذشته و حال در دانشگاه تعلیم و تربیت سمت استادی دارند و با بنده هم‌رشته هستند، داوری در این زمینه برایم مشکل است. اما (به تعبیر ارسطو «من به استادم احترام می‌گذارم اما به حقیقت بیشتر»، از آنجا که با این نگاه سال‌ها آشنا بوده‌ام و موضوعات مختلف آن را نیز در ابعاد مختلف تدریس کرده‌ام و مایه بسیاری از تأملات من هم بوده، نکاتی به ذهنم می‌رسد؛ اما نمی‌دانم تا چه حد از آن قابل ذکر است. برخی بحث‌های کتاب را به عنوان نکاتی برای طرح یک ایده یا یک نظریه بدیع و خلاق و قابل ارائه می‌توان مطرح کرد که برای تکمیل کار لازم است. دکتر «باقری» در پیشگفتار

چاپ اول این کتاب، هدف نشر کتاب را بنا نهادن نظامی از نظام تربیت اسلامی با چند ویژگی می‌داند: اول آنکه اولاً نوعی نوآوری در آن باشد، اصالت داشته باشد و تکرار مکررات نباشد؛ دوم آنکه بحث اصالت کار ملاک قرار گیرد؛ یعنی اتکا به منافع اصیل اسلامی و بحث از مستندات و سوم، توجه به مسائل معاصر. و چون این کار نوعی نوآوری است، توجه به این ملاک‌ها برای قضاوت اولیه لازم است. بنده به عنوان کسی که سال‌ها انواع کتاب‌ها را در زمینه تعلیم و تربیت مطالعه کرده‌ام، این کار را حاوی نکات و ابداعات جدیدی در نظام می‌دانم. شیوه پردازش بحث‌ها به شکل ارائه مفاهیم بوده و به آن ملتزم بوده‌اند؛ مثل بحث مبانی، مفهوم تربیت، مفهوم‌پردازی کامل که از این مفاهیم، به هدف، مبانی اهداف، مبانی اصول و روش‌ها و در نهایت به مراحل می‌توان نایل آمد. منطقی در کار ایشان به چشم می‌خورد که در کارهای قبلی مشاهده نشده است. شاید در مقایسه با افراد بسیاری که بعد از ایشان در این زمینه کار کرده‌اند، به دلیل «الفضل لمن تقدم»، بحث ایشان بحث اساسی‌تری باشد، شاید قدری آن را تکمیل کرده‌اند. حتی قبل از این، میان مسلمانان عرب زبانی که با آثارشان آشنا بودم، این ایده را ندیده‌ام. نظام داشتن کار، منظومه دیدن مجموعه مفاهیم، مفهوم‌پردازی، جرأت ارائه تعریفی براساس ربوبیت (برخلاف تعریف‌های مشهوری که همه در تعلیم و تربیت ارائه می‌دهند)، برقراری ارتباط بین بحث عمل و انسان‌شناسی و ایجاد هماهنگی در این بحث، از جمله ابداعات ایشان است که در نقد هم باید به آنها اشاره و تأکید کرد. ابداع قابل توجه دوم ایشان در همین حوزه این است که برخلاف بسیاری از سخنان در زمینه تربیت اسلامی، معطوف به مسائل معاصر نیست. درحقیقت کتاب اول مجموعه‌ای از کارهای ایشان بوده که در طول زمان انجام داده‌اند. ایشان کوشیده‌اند پس از چاپ اول، در جلد دوم به سمت و سوی مسائل تربیتی معاصر، تربیت حرفه‌ای، تربیت اجتماعی و تربیت دینی در قرن بیست و یکم حرکت کنند. از جمله عناوین جلد دوم، تکنولوژی، نوآوری اطلاعات و بحث‌هایی است که در تعاملات کنونی عصر حاضر وجود دارد. یکی از مشکلات تربیت اسلامی این است که در نگاه‌های متعارف، از مسائل معاصر فاصله می‌گیرد. به عقیده من و با توجه به شناختی که از موضوعات تعلیم و تربیت اسلامی دارم، همین نکته کافی است برای اینکه این ایده قابل طرح در کرسی‌های نظریه‌پردازی از حد نصاب هم بسیار بالاتر باشد. دکتر باقری در

فضای خاصی به بحث پیرامون تربیت اسلامی پرداختند. اما اگر قرار باشد به مسائل دنیای معاصر توجه کنیم، شاید بهتر باشد ابتدا دیدگاه جهان معاصر را به تعلیم و تربیت مورد بررسی قرار دهیم؛ یعنی شاید ناگهان به سراغ مفهوم ربوبیت رفتن و بحث را از درون قرآن پیگیری کردن باعث شود ما هم به یک نگاه درون دینی خاص دچار شویم و در حقیقت از بحث‌ها فاصله بگیریم. به نظر می‌رسد این بحث در حوزه تعلیم و تربیت با آنچه تعلیم و تربیت را به دین مرتبط می‌سازد دو تصویر متفاوت باشد. یکی تربیت برای دیندار کردن و دیگری تربیت براساس دین. تربیت برای دیندار کردن با نام *religious education* مطرح است و در حقیقت به نوع خاصی از تربیت اطلاق می‌شود که به تلاش مربی برای تقویت حقیقت اعتقادات و ارزش‌ها و اعمال دینی در فرد و ایجاد یا افزایش التزام در او معطوف نمی‌شود. (یا به عبارتی زمینه‌سازی برای رشد اعتقادات دینی). این، تعبیر زیبا و صحیح‌تری می‌باشد تا آنکه بگوییم ایجاد حالات مطلوب که به تعبیر آقای دکتر، باشد. حالت مهندسی دارد، اما معطوف به تقویت دینداری است. به نظر می‌رسد نوع دوم تربیت، تربیت براساس «دین» باشد. تربیت در همه ابعاد وجودی آن را در بر می‌گیرد. در جلد دوم واژه «تربیت اسلامی» برای کل این بحث (تربیت براساس دین) در نظر گرفته می‌شود. اما ظاهراً مخاطبان پیگیری این بحث، کار ایشان را منحصر به تربیت دینی در مفهوم خاص خود می‌دانند؛ در حالی که به نظر می‌رسد آقای دکتر بحث نظام تربیتی اسلام را در مفهوم عام آن پیگیری می‌کند. شاید روشن شدن محوریت بحث پیرامون تربیت دینی (که خود قابل تفصیل و بحث است) از ابتدا ضروری باشد و شاید در تربیت براساس اسلام، مفهوم عام‌تری از ربوبیت در نظر گرفته شود. نکته اساسی این بحث، مشخص کردن خط مشی فکری نویسنده از ابتدا می‌باشد. آیا در باب تربیت براساس تعالیم و ارزش‌های اسلامی، در پی پردازش نظریه‌ای بوده یا نظریه‌ای برای تربیت دینی قابل ارائه داشته است؟ با توجه به بعضی از مثال‌ها در میان بحث‌های ایشان، بسیاری از مخاطبان، مورد دوم را برداشت می‌کنند. اما به عقیده بنده، مورد اول مد نظر ایشان است. در این سلسله بحث‌ها، «روش‌شناسی» مرحله دوم است. تحلیل مفهوم و حرکت از درون واژگان به سمت تعریف تربیت، شیوه‌ای صحیح است؛ اما کامل نیست. چه بسا اگر بخواهیم از درون فرهنگ اسلامی حرکت کنیم ابتدا باید مصادیق تربیت را در فرهنگ اسلامی شناسایی کنیم و اگر

بحث براساس محوریت قرآن شکل می‌گیرد، باید واژگان مختلف قرآنی را شناسایی کنیم؛ چون در این واژگان به منظور رشد ابعاد مختلف، نوعی تأثیرگذاری مثبت انسانی بر انسان دیگر وجود دارد. واژگانی مانند تعلیم، تزکیه، موعظه، انذار و ... شاید اگر ما همانند ایزوتسو که در شبکه مفاهیم قرآنی قبل از تعریف تربیت، همه واژه‌هایی که در قرآن برای تأثیرگذاری مثبت فردی بر دیگری آمده است از انذار گرفته تا تیشیر، تزکیه، تعلیم، موعظه و تذکر را تحلیل مفهومی می‌کردیم، به مفهوم گسترده‌تر و کامل‌تری از تربیت می‌رسیدیم. براساس گفته ایشان، ربوبیت به عنوان واژه‌ای در مقابل ربّو، ریشه مناسبی برای تربیت نیست؛ اما در بحث روش‌شناسی جای تأمل دارد و اگر قرار باشد نظریه‌ای مطرح شود، باید مبانی روش‌شناسی کار مشخص شود. در حوزه تربیت اسلامی، پرداختن به مبانی انسان‌شناختی لازم است اما کافی نیست. به عبارتی انسان کانون محوری تربیت و هر نظام تربیتی است. اما در تربیت اسلامی، انسان محور نیست و باید از خداشناسی، یعنی بحث پیرامون خدا، نگاهی به هستی، ارزش‌ها، معرفت و دین شروع کرد. همان طور که ایشان اشاره کردند که آیا نگاه ما به اسلام به عنوان یک دین خاتم، نگاه حداکثری است یا نگاه حداقلی، یا به تعبیر ایشان نگاه گزیده‌گو؟ این امر به عنوان یکی از مبانی دین‌شناختی در تعریف تربیت اسلامی مؤثر است. به نظر می‌رسد دکتر باقری در ابتدا به مبانی نپرداخته‌اند. اینکه با چه نگاهی نظام تربیتی اسلام را تبیین می‌کنند و مبانی و مفروضات ابتدایی کارشان چیست، ما در مقام نقد نیستیم؛ اما باید در بحث روش‌شناسی ایشان که با عنوان کرسی نظریه‌پردازی ارائه می‌شود، نوع رابطه دین و تربیت مشخص شود. براساس عقیده عده‌ای، تربیت غیر دین اصلاً معنا ندارد. به عبارتی تربیت با دین رابطه تعامل دارد. به عنوان مثال نباید سکولار باشد. از سویی در مفهوم عام‌تری از تربیت دینی درحقیقت تربیت برای دیندار شدن است. ایشان در جریان بسط و گسترش این بحث، با بازنگری به جلد اول، ارتباط جنبه نظری و عملی کار را بیشتر کرده و در مجموع بحث ایشان در جلد دوم تکمیل شده و بازنویسی جلد اول، هر دو جلد را بیشتر به هم مرتبط می‌سازد. یمنی: با تشکر از آقای دکتر به عرض می‌رسانم همان طور که در کتاب هم آمده، طرح این مسئله از اوایل دهه ۶۰ بوده است. در طرحنامه و خلاصه دیدگاه‌هایشان موارد مهمی را مطرح کردند، (بوژه از بُعد نقادی تعلیم و تربیت) و یا بررسی نتایج حاصل از

تجاری که طی زمان‌های طولانی کسب شده است. ایشان بحث مهندسی را به درستی به نقد می‌کشند. ایشان با طرح دلایلی آنچه تحت عنوان تعلیم و تربیت اسلامی مطرح می‌شود را تعلیم و تربیت اسلامی نمی‌دانند. به همین سبب شاید دغدغه‌ای که ابتدا در ذهن ایشان شکل گرفته، بیشتر نقد جریانات تربیت اسلامی موجود در جامعه، نقد تربیت اسلامی یا آنچه در دوران تربیت اسلامی انجام گرفته، بوده باشد. به طور طبیعی نتیجه هر نقد، شکل‌گیری ایده‌ها یا افکار جدید می‌باشد و شاید هم به نوعی نظریه منتهی شود. بنابراین مسئله‌شناسی ایشان از دیدگاه تعلیم و تربیت اسلامی (که البته در حیطه تخصصی بنده نیست) بسیار جالب است. ایشان انسان را به عنوان «عامل» می‌بینند و در این صورت (به تعبیر من، اگر اشتباه نباشد) انسان کنش‌گری است که کنش‌هایش به نوعی در میدانی از اتفاق‌ها، حوادث و در عین حال اراده‌ها، باورها و... شکل می‌گیرد که خود آن چنان در این شکل‌گیری دخالت ندارد و این نکته بسیار مهم است. زیرا ما این را در نظریه‌ها یا دیدگاه‌های دیگری که در مکاتب فکری متفاوت درباره تعلیم و تربیت مطرح می‌شود امروزه در تعلیم و تربیت معاصر در قسمت‌های گوناگون و یا در نظریه‌های دانشمندان مختلف این رشته می‌بینیم. پس از اشاره به انسان به عنوان کنش‌گر، فاکتورهایی با عنوان نژاد، جنسیت و ... مورد توجه قرار می‌گیرد. بنده یک نگاه جامعه‌شناختی دارم و نمی‌خواهم به بحث تعلیم و تربیت اسلامی بپردازم؛ ولی چون این موضوع به صورت یک نظریه مطرح می‌شود و هدفش دفاع از تعلیم و تربیت اسلامی است، باید به طور جهان‌شمول جریانات، نه اینکه جهان‌شمول شود؛ بلکه تلاشش بر این باشد که به نوعی در زمان و مکان‌های متفاوت بتواند خود را صادق کند و نشان دهد. مشکل بنده از نگاه جامعه‌شناختی کلمه از مسئله آموزش و پرورش آغاز می‌شود. نظریه تعلیم و تربیت اسلامی می‌تواند مطرح شود، شاید هم وجود دارد و عده‌ای آن را از زوایای متفاوت مطرح کرده‌اند؛ ولی ضرورتاً مسائل تربیتی‌ای که نظریه در پی مطالعه آنها است، این مسائل اسلامی یا آن مسائل خاص نیستند که براساس رفتارها یا واقعیت‌ها یا ویژگی‌های اسلامی پدید آمده باشند. حال پرسشی مطرح می‌شود: وقتی نظریه‌ای را از دیدگاه تعلیم و تربیت اسلامی طرح می‌کنیم، چگونه مسائل تربیتی‌ای را که محصول رفتارها یا تعاملات خاص اسلامی نیست مورد بررسی قرار دهیم؟ یعنی به عبارتی در یک منطقه خاصی از یک

جامعه، نظریه کلی با عنوان اینکه: «تعلیم و تربیت اسلامی می‌تواند نظریه‌ای داشته باشد»، نمی‌تواند ارائه شود. بنابراین اگر ایران را در نظر بگیریم، این نظریه چگونه مسائل خاص موجود در جامعه مثل تفاوت‌های موجود در مذهب و دین، تفاوت‌های موجود در طبقه‌بندی‌های اجتماعی انسان‌ها، مسائل فرهنگی و قومیتی و ... را در دل خود جا می‌دهد؟ به عبارتی آیا این نظریه می‌تواند مسائلی که صرفاً نام تعلیم و تربیت اسلامی را به همراه دارد ولی محصول برخوردها، اراده‌ها و باورهایی خارج از گنجایش مسائل اسلامی است را مورد بررسی قرار دهد؟ به گفته ایشان، عصر ارتباطات است، ولی این دیدگاه یا آن نظریه میزان مقاومت انسان را نشان می‌دهد. ویژگی عصر ارتباطات این است که مقاومت‌ها را حتی در انسان‌هایی که بسیار به باورهای خود متکی هستند، درهم می‌شکند؛ به عنوان مثال افراد به فاصله سنین ۵۰ - ۶۰ سال چگونه از داده‌های تکنولوژیکی استفاده می‌کنند؟ به طور یقین نمی‌توان گفت تکنولوژی، ایدئولوژی خاص خود را همراه نداشته است. وقتی یک تکنولوژی در سیستمی وارد می‌شود، به طور یقین تکنولوژی و ایدئولوژی خاص خود را وارد می‌کند و افکار بعضی از جوامع با آن هماهنگ می‌شود. اما گاه این هماهنگی حاصل نمی‌شود و در نتیجه سیستم با اختلافاتی مواجه می‌شود به عقیده بنده «تربیت اسلامی» هنوز جای نقد و بررسی دارد و این پرسش مطرح است که چگونه یک نظریه تعلیم و تربیت اسلامی، مسائل تربیتی را که به ضرورت رد پایش در بطن جامعه لمس می‌شود تحت پوشش قرار می‌دهد؟ چون ایشان در این دیدگاه به بحث عمل بسیار توجه کردند، اگر این دیدگاه یا نظریه در عمل و در تبدیل به عمل نتواند به نوعی حقانیت خود را نشان دهد، در آن زمان تا چه اندازه می‌توان نام «نظریه» بر آن نهاد؟

یعنی: دکتر آقازاده پرسشی طرح کردند تا براساس آن، دیدگاه‌های دیگری مطرح کنند. بنابراین قبل از جمع‌بندی، نگاهی به این دیدگاه‌ها قابل توجه خواهد بود.

آقازاده: علل و ضرورت‌های نگارش این کتاب، جهت تحلیل این مفاهیم چه بوده است؟ باقری: بنده در سال ۶۱ دانشجوی تربیت مدرس در رشته مدیریت اسلامی و بسیار علاقه‌مند مطالعه در این زمینه بودم. اما در دوره تحصیلی با خلأ وحشتناکی روبه‌رو شدم و حس کردم در این زمینه منابع و مراجعی موجود نیست. البته یک یا دو کتاب بود که با مطالعه آنها بیشتر به خلأ موجود پی بردم. انگیزه اصلی نگارش جلد اول این کتاب، هویت

بخشی به «تربیت اسلامی» به عنوان رشته تحصیلی بود که من گام اول را از دوره کارشناسی ارشد برداشتم. خلاصه آنچه محوریت ذهنی‌ام بود در قالب جزوه‌ای آماده تدریس شد که هم‌زمان با دانشجویی در تربیت مدرس، تدریس آن را عهده‌دار شدم. هدف اصلی من اعطای هویت (به لحاظ فکری) به تربیت اسلامی بود. تاکنون کسی نظریه قابل توجهی (دور از حرف‌های عمومی ارائه نکرده بود و این درحقیقت انگیزه انجام این کار شد که به صورت نظریه و با به سورت چارچوبی حداقل قابل ارائه در برابر سایر دیدگاه‌ها مطرح شد و طی سالیانی که به نوشتن مقالاتی انجامید که پس از گردآوری آنها جلد دوم منتشر شد.

آقازاده: نکته قابل عرض اینکه ما نیز توفیق نگاهی دوباره به تربیت اسلامی را پیدا کردیم. این کار تحلیل دوباره تربیت اسلامی را دیدگاه شما است که با آوردن مصادیق علمی در بطن عمل، آنها را قابل فهم کردید. از این جهت نوآوری است. وقتی صحبت از «نفس» و تقسیم‌بندی آن به نفس اماره و ملامتگر می‌شود، انتظار می‌رود بحث به قلمرو تعلیم و تربیت کشانده شود و از مسئولیت معلم و نقش دانش‌آموز سخن به میان آید. به همین جهت کتاب‌هایی که در همین زمینه براساس دیدگاه‌های قدیمی نگاشته شده، مصادیق عملی در آنها وجود ندارد و بوی کهنگی می‌دهد. اما امروزه این ایده (ارائه مصادیق عملی در کنار تئوری) قابل پسند است و می‌تواند جهانشمول واقع شود.

بانکی: تحصیلات بنده در رشته فلسفه تعلیم و تربیت بوده است. کسی که خانه‌ای می‌سازد و متحمل رنج می‌شود، به قول نیکوکاران بعد از اتمام ساخت، منتقدان به راحتی می‌گویند پنجره‌اش کجا است؟ درش کجا است؟ به نظرم کسی که مبدع طرحی می‌شود همیشه باید چوب دیگران را هم تحمل کند. این را از دیدگاه ما منتقدان عرض می‌کنم. لازم به ذکر است که این، مشخصه خود اکتفا در این رابطه، توجیه ما در برابر سؤال فرد که ما سنتی عمل نمی‌کنیم. نظریه‌پردازان در حوزه خود خیلی بهتر این سنت را حفظ کرده‌اند. فردی مطالبی می‌نوشت، نفر بعدی شرحی بر آن می‌آورد و سومی شرح بر شرح می‌آورد، تا در نهایت مکاتب مختلف به وجود آمد. شاید شما اولین فردی باشید که

به نظرم همان طور که دکتر صادق‌زاده گفتند بهتر است بدانیم شما در حوزه دین عمل می‌کنید یا خارج از دین؟ این، مسئله مهمی است. دیگر اینکه به علت فقدان سنت نظریه‌پردازی، کار شما بس دشوار است. مسئله دوم اینکه آیا همه ما درباره آنچه اسلام می‌گوید اتفاق نظر داریم؟ آیا در این مفاهیم اتفاق نظر داریم؟ چه رسد به اینکه مسئله، وضعیت جهانشمولی یابد؟ آیا آنچه ما از اسلام می‌فهمیم همان است که یک عرب در عربستان می‌فهمد؟ آیا ما در تربیت اسلامی بحث نظریه‌پردازی انجام می‌دهیم؟ آیا مفهوم «اسلام» در اینجا شفاف و روشن است؟ این تنها یک سؤال است و ادعایی هم پشت آن نیست. آیا در صورت اتفاق نظر بر اسلام، حق داریم بعضی از ما به عنوان نظریه‌پرداز مسلمان وارد میدان شویم و هر کدام نظریه‌ای ارائه دهیم و شما نظریه ما را احیا کنید؟ یاسپرس در مورد فلسفه غرب گفت: «هر چیزی که از نظر اندیشه در غرب اتفاق افتاده، یا بر له یا علیه مسیحیت بوده است و از این دو خارج نیست، پس مسیح را ببینید که چه نقش بزرگی در تحول و تطور افکار غربی داشته است.» قبل از اینکه ما مبدع نظریه‌ها باشیم، اسلام متعلق به ما بوده و بر پایه همین اسلام است که می‌خواهیم این خانه را بسازیم و نظریه‌پردازی کنیم. من بر اساس اطلاعات خود ذکر این دو نکته را لازم دانستم و امیدوارم در بحث‌های آینده هم بتوانم مطالبی ارائه دهم.

رشد: بیان موارد اساسی توسط دوستان صورت گرفت. بنده از شهامت علمی و همت و انگیزه ارزشمند علمی و آمیخته به اسلام ایشان تشکر می‌کنم. اینکه ایشان پا به عرصه گذاشته‌اند و وارد بحث شدند، قابل ستایش است. اگر به فرض دیدگاه‌های ایشان هیچ دستاوردی همراه نداشته باشد، اینکه ایشان جرأت بیان سخنی تازه را داشتند و با اندیشه، ایده، عقیده و دغدغه‌شان همت کرده و موضوع را پیگیری کردند، قابل تقدیر است. نکات ارائه شده از جانب دوستان بیشتر برای رفع ابهامات است تا بتوانیم به موضوع بپردازیم و با تداوم آن به نقطه کمال برسیم. آیا دکتر باقری، کارشان را نوعی نظریه‌پردازی می‌دانند؟ در واقع اکتشاف یک نظریه جدید است یا نظریه‌سازی؟ یعنی در واقع معرفت موجود را به نحوی توضیح می‌دهند تا سامانی پیدا کند و منطقی آن و بناهایش و مصداق مسئله تعریف شده باشد. پس در واقع نوفهمی از دین است یا می‌خواهد معرفت موجود و یافته‌های دیگران را سامان دهد؟ به هر حال هر حرکت تازه‌ای، نوآوری به معنای عام قلمداد

می‌شود؛ ولی سطح نوآوری‌ها و نوع نوآوری‌ها و ساحتی که در آن نوآوری اتفاق می‌افتد، به طور کامل متفاوت است و امروز ایشان جایگاه این کار و تلاش علمی و هویت آن را مشخص می‌کند. نوآوری به مفهوم عام در سه ساحت اتفاق می‌افتد. در منطق فهم، روش‌پردازی تحقیق؛ یعنی ما برای تحقیق در یک موضوع روش جدیدی ابداع کردیم؛ یعنی در مقام تفهم و فهمیدن نوآوری کردیم. این ساحت، ساحت نوآوری ما است که البته سطوح آن می‌تواند متفاوت باشد. گاهی فقط از روش موجود استفاده می‌کنیم و روش جدید نداریم؛ بلکه مفاهیم تازه را کشف می‌کنیم. بنابراین نوآوری ما به مفاهیم و مطالب و حقایق مربوط می‌شود. مفاهیمی را کشف می‌کنیم، مفاهیم جدیدی دریافت می‌کنیم. گاه نوآوری در حوزه اکتشاف است و گاه نوآوری در قلمرو و ساحت تفهیم، در مقام انتقال به غیر است. یک مفهوم دینی، روش یا روش‌ها، شیوه‌ها، بیان و یا دلیلی را تداعی می‌کنیم تا بتوانیم به دیگری منتقل کنیم و دیگری بتواند دریافت کند. مفهوم نوع چهارم، روش‌پردازی تحقیقی است در مقام تحقق و اجرا. مفاهیم وجود دارند، نظام محروم است و روش مشخصی هم هست که به آن روش، این مفاهیم تولید شده‌اند و حال می‌خواهیم آنها را اجرایی کنیم. به عنوان مثال نظام اقتصادی اسلام را که به فرض با روشی مشخص استنباط شده، مفاهیم آن هم معلوم و نهادهای آن هم روشن است، عملی کنیم. برای این کار، الگو و مدل می‌دهیم، نوآوری اتفاق می‌افتد. شما در مطالب و مفاهیم جدید کتاب در مقام کاربرد، هم نقادی کردید هم راهکار نشان دادید. باید تربیت دینی در ظرف تاریخی و زمانی امروز، با یک ویژگی خاص پیاده شود تا بتواند پاسخ‌گیرد. در مقام تعهد و اجرا؛ در مجموع نوآوری در هر چهار ساحت نوآوری است ولی سطوح مختلفی دارد. آنجا که نوآوری در ساحت روش‌پردازی، تدوین، تأسیس و تصنیف منطبق تحقیق می‌تواند رخ دهد، کوچک‌ترین و نازل‌ترین سطح نوآوری به حوزه روش مربوط می‌شود و بالاترین آن هنگامی است که یک دانش روش‌شناختی تأسیس کرده باشیم. همان طور که در اکتشاف مفاهیم هم همین‌طور است؛ ممکن است یک نقطه کوچک، یک گزاره کوچک، یک آموزه کوچک کشف کنید تا به یک منظومه از گزاره‌ها و آموزه‌های دینی برسید و در نهایت بتوانید حوزه‌ای از معرفت دینی تأسیس کنید. درحقیقت مفاهیم دینی در حوزه تعلیم و تربیت آن قدر گسترده است که خود این مجموعه، در کنار حوزه افعال، حوزه اخلاق،

حوزه احکام و حوزه علم دینی، ضلعی از دین را تشکیل می‌دهد. اگر بپذیریم یک حوزه دیگر هم داریم که مشتمل بر مجموعه وسیعی از گزاره‌ها و آموزه‌های منسجم و سازمند و هم جهت و در مجموع کامل و جامع است، در این صورت حوزه پنجمی را خواهیم داشت که در عرض چهار حوزه دیگر در هندسه معرفتی دین قرار می‌گیرد. در مقام تفهیم و انتقال، همه این طبقه‌بندی را می‌توان بیان کرد. روش بردازی برای اجرا و تحقق هم به همین صورت است؛ یعنی محقق کردن یک آموزه و نه یک مطلب. به طور طبیعی مطلب‌ها، امکانات و روش‌های خاص خود را نیاز دارند. پرسش اول بنده این است که نوآوری را در کدام یک از ساحت‌ها پیگیری کنیم؟ در ساحت چهارم یعنی روش بردازی تحقیقی که آشکارا مورد توجه است و گویی در ابتدای راه به بحث اکتشاف مفاهیم توجه داریم؟ آیا می‌خواهیم مجموعه مفاهیم تربیت دین را از بحث‌های محتوایی و مفهومی، تلقی‌ها و تعاریف و این گونه قضایا گرفته تا ابهام و اجمال و احیاناً نقص‌هایی که داریم کشف کنیم و سامان دهیم و تئوریزه شده ارائه دهیم؟ سؤال دوم این است که در هر کدام از اینها چه سطحی از ابداع را مطرح می‌کنیم؟ آنها را مشخص کنیم.

در هر حال چند مطلب در پی مشخص کردن ساحت و سطح نوآوری قابل طرح است که در این زمینه روش‌شناسی برای تحقیق ضروری به نظر می‌رسد؟ راه تأسیس روش ما چیست؟ ما به چه روشی پیش خواهیم رفت؟ می‌فرمایید شیوه تحلیل محتوا و تحلیل مفهومی. باید دید این شیوه تا چه حد پاسخگو است؟ تعبیر علمی دینی این شیوه تا چه میزان قطعیت دارد؟ می‌تواند فراگیر باشد؟ همه نیازهای ما را مرتفع سازد؟ یا اینکه تحلیل محتوا و بحث مفهومی می‌تواند جزئی از یک روش کلان باشد که اجرایی کردن آن باید استنباط مجموعه‌ای از مفاهیم تربیتی را به همراه داشته باشد؟ یا اینکه معتقدید با همین شیوه و همین اندازه و همین روش محدود می‌توانید مجموعه نیازمندی‌های خود را کشف و طراحی کنید و به دست آورید؟ به عنوان مثال اگر پرسیده شود آیا تفسیر قرآن علامه طباطبایی پاسخگوی همه نیاز ما هست و می‌توانیم همه قرآن را به همین شیوه بفهمیم و همه دین را نیز با همین روش درک کنیم؟ یا آنکه آیا به کارکرد عقل در آن نیازمندیم؟ آیا باید در مقام استنباط مفاهیم دینی، به عقل و سنت و فطرت تمسک کنیم؟ با فرض اینکه آن اجماع را هم به کار بریم، آیا اگر از شیوه تفسیر قرآن به قرآن استفاده کنیم همه چیز

تمام است؟ یا نه، این در حد یک قاعده است؟ یا یک اصل است؟ یا یک تحلیل مفهومی یا یک تحلیل محتوایی؟ آیا اینها از جمله قواعدی است که یک روش کلی را تشکیل می‌دهد یا نه، خود این را در حد یک روش کلی قلمداد کنیم؟ پیرو این باید سؤال شود که منبع‌شناسی ما چه می‌شود؟ ما از چه منابعی استفاده کنیم؟ چون تحلیل، مفهومی و محتوایی است، به طور طبیعی ناظر به الفاظ است؛ یعنی ما با استناد به واژگان، ترکیب‌ها، مفردات، ترکیب‌های کامل و ناقص و در مجموع واژگان، به این قضایا پی می‌بریم. ابزار و منبع موجود در واقع واژگانی است که در اختیار داریم؛ از قبیل مفردات، عبارات، جمله‌ها، پاراگراف‌ها، مجموعه یک متن و در پایان نگاهی کلی به مجموعه متون دینی و نصوص دینی تا بتوان مفهوم را محقق کرد و به آن دست یافت. این کار به نحوی به بحث روش‌شناسی مربوط می‌شود. باید در به کارگیری واژه‌ها دقت کرد تا حاصل کار مورد پذیرش دیگران واقع شود. اینکه دیگران بر هر آنچه می‌گوییم اجماع کنند غیرممکن است؛ اگر امکان‌پذیر هم باشد، بر آن اصرار نداریم. اما به هر حال طوری بگوییم که چند نفر با ما هم ذهن یا هم زبان شوند؛ یعنی دیگران را هم قانع کنیم. اگر به فرض «تربیت» را به «ربوبیت» و «رَبَّانی بار آوردن» مرتبط سازیم، به لحاظ لغوی، واژه‌شناختی و مفهوم‌شناسی چه ارتباطی بین واژه تربیت و ربانیت می‌توانیم برقرار سازیم؟ چه لزومی دارد از واژه ربانیت استفاده کنیم؟ چرا واژه عبودیت یا قدسیت را به کار نبریم؟ آیا تشابه صوری این دو کلمه که احتمالاً در اشتها رکبیر هم‌ماده بوده‌اند، ولی در حال حاضر هم‌ماده نیستند، منطقی است؟! ارائه این طرح براساس کنکاش در غایت واژه تربیت و مشتقاتش و یا براساس بحث پیرامون قصد و غرض تربیت نبوده است. بنده از شبهات واژگانی استفاده نکردم؛ زیرا گاه حتی شباهت لغوی یا ریشه‌کاوی دو واژه، ما را به سنخیت و شباهت و قرابت بین آن دو کلمه نمی‌رساند. هدف بنده بیان این مطلب است که اسلام بنا دارد انسان باید الاهی تربیت شود و چون انسان خلیفه خدا بر زمین است، اگر این خلافت جنبه بالقوه پیدا کند، تربیت باید بالفعل شود و در آن صورت اصراری در به کارگیری کلمه «ربانی» و «ربی» نیست؛ چون قطعیتی وجود ندارد که جامع‌ترین یا مناسب‌ترین واژه باشد. در اینجا می‌توان واژه‌های دیگری هم به کار گرفت. ما هیچ توجیهی نداریم. در مخالفت با نظریه شما که مبتنی بر فطرت‌مداری است. براساس نظریه شما، معرفت مبتنی و متکی بر فطرت

است و نظریه فطرت بنیاد است. این نظریه کاملاً به آن یکی نظریه نزدیک است. براساس آن نظریه، آدمی با سرشت الاهی آفریده شده، قبل از این خلقت صوری، سرشت او الاهی است و به هر اندازه بتوان سرشت را شفاف کرد و آن را پروراند به خدا نزدیک تر می شویم، الاهی تر می شویم و خلافت الاهی در شأنیت خلافت الاهی فعلیت پیدا می کند و انسان خلیفه خدا می شود و مقصود نهایی دین هم همین است. غرض امکان دین این است که انسان ها هر چه بیشتر به خدا شبیه شوند. خداگونگی اصولاً غرض نهایی است. خلقت آدمی (تکوین) و تعلیمات دینی (تشریح) هر دو در تکوین مقام خلق خدا، آدمی را این چنین آفریده است. یافتن خط مشی در تشریح هم بر همین منوال است. مشیت الاهی نیز در همان مسیری جریان می یابد که سرانجام فطرت هم تبلور پیدا می کند. البته چون بنده به تکامل معتقد نیستیم، از واژه تبلور استفاده می کنیم. عقل نیز تکامل می یابد ولی احتمالاً سیرورتی است که به نوعی به گذشته و اصل خود برمی گردد و در واقع غبارزدایی می شود. در این صورت آیا نظریه فطرت با این نظریه کاملاً همسو و دو رویه یک واقعیت می توانند باشند؟ البته هر نظریه ای باید نظریه دیگر را به چالش بکشد و ناتوانی و راستی و کجی و کاستی نظریه های دیگر را محرز کند تا بتواند برای استقرار خودش جا باز کند و به طبع شما باید نظریه های دیگر را نفی کنید. به هر حال باید همه در طراحی و ارائه نظریه و تقد، روش روشنی پیشنهاد کنیم؛ یعنی به عنوان مثال گاهی در واژه پرورش دادن، سهم عنصر پرورش دهنده را برجسته می کنیم و این دارای اشکال است. اما در تعبیر نظریه «عاملیت» این طور نیست و در حقیقت انسان در رشد خودش سهم و نقش بیشتری می تواند داشته باشد. چون به نظر می رسد شکل ظاهری قابل تغییر است پس به کار بردن واژه «ساختن» یا «تعبیر مهندسی» صحیح می باشد. اما این واژه برای تزکیه یا تأدیب صحیح نیست. به عنوان مثال وقتی حضرت علی (ع) را به ادب خودش تأدیب فرموده است و یا وقتی پیامبر می فرماید: خدا مرا به ادب خویش تأدیب فرموده است. از واژه «تأدیب» استفاده کرده بود. آیا در واژه «تأدیب» نقص و عیبی وجود دارد؟ این، دقیقاً به همان نقطه نظر شما اشاره می کند: «ادبِی ربی» یعنی رب من مرا تربیت کرد. شما خواستید از اینها بهره بگیرید که این، در واقع تربیت ربانی است؛ پس در نتیجه توجه به ربانیت است. ولی در عین حال تربیت یک قالب است. یک طریق است، یک روش است،

ابزار است. پس تعلقات تربیت هم مهم است. در واقع اینجا تأدیب با تربیت تناسب دارد و به آن مربوط می‌شود. از جمله پرسشهایی که باید پاسخ داده شود این است: متعلق تربیت چیست؟ متربی کیست؟ وقتی گفتیم متربی انسان است، بحث دقت مطرح می‌شود. پس می‌گوییم موضوع تربیت چیست؟ می‌خواهیم عقل را تربیت کنیم، فطرت را تربیت کنیم، علمیت را تربیت کنیم؟ یعنی تربیت علمی، تربیت عقیدتی، تربیت التزام به احکام، تربیت اخلاقی؛ پس متعلق‌ها چیزهای دیگری هستند. تربیت پلی بین مربی و متربی است که موضوع تربیت در آن اتفاق می‌افتد. یا عقل پرورش می‌یابد و یا احیاناً آنچنان‌که پیامبران انجام می‌دادند فطرت غبارزدایی می‌شود و یا به تعبیر حضرت امیر عقل برانگیخته و پاک می‌شود. به عبارتی یا نیرو را علمی تربیت کنیم یا اخلاقی. به هر حال بحث پیرامون تعلقات تربیت و موضوع تربیت از اهمیت خاصی برخوردار است. احیاناً ممکن است بگوییم غایت و غرض با اشاره به ربانیت مشخص می‌شود، ولی به هر حال تأدیب به ادبانی اشاره می‌کند و تربیت از همان کلمه می‌آید. اکنون به عنوان یکی از اعضای جلسه پیشنهاد می‌کنم اول اینکه، در قلمرو بحث به محدوده یکی از این دو حوزه بسنده کنیم. دکتر باقری می‌فرماید: من تربیت را در مجموع تئوریزه کنم یعنی تئوری تربیت را ارائه دهم. این یک مبحث است که در مقام کاربرد، وجوه، کمالات، کاربردها و امتیازاتی دارد تا آنجا که به دیگر روش‌ها یا تربیت‌ها پهلوی می‌زند و آنها را به نقد می‌کشد. بهتر است در محدوده یکی از محورهای حرکت کنیم. حوزه نظر را با حوزه عمل مخلوط نکنیم. در واقع ایشان می‌خواهند هم در مقام نظر یک تئوری ارائه دهند و هم در مقام عمل تئوری را محقق کنند و دیگران را به نقد کشند. در واقع بحث آسیب‌شناسی دیگران هم مطرح است. اول اینکه پیشنهاد می‌کنم در محدوده یک حوزه پیش رویم تا نتیجه بگیریم. دوم اینکه در همان حوزه مربوطه از میان چهار ساحتی که عرض کردم، روش‌پردازی در تربیت دینی را انتخاب کنیم (که به ظاهر ایشان تمایلی به آن ندارند). می‌خواهم در صورت تمایل ایشان از شیوه اکتشاف مفاهیم استفاده کنم. به ظاهر، تفهیم و انتقال به غیر مورد توجه ما است که البته این کاربردی می‌شود. اگر به بحث بعدی و روش‌پردازی در مقام تحقق و در واقع تحقق تربیتی مرتبط شود، به طور مشخص مورد توجه ایشان است. پیشنهاد بنده این است که اکنون وارد این بحث نشویم و دوم اینکه در مجموع، سطح مورد ادعا را بعد از ساحت

مشخص کنیم. یکی می‌گوید: من این چند آموزه با این چند قضیه تعلیم و تربیتی را کشف کرده‌ام؛ دیگری می‌گوید: من پارادایمی طراحی کرده‌ام؛ یعنی دانشی که از ساماندهی مجموعه آموزه‌ها و قضایای دینی به وجود آمده و از مجموع اینها دانشی کشف می‌کنم؛ چارچوب پارادایم پیشنهادی من آماده ارائه است. حد قضیه را مشخص کنیم. بعد ایشان روش‌شناسی این مدعا را دقیق‌تر بیان می‌کنند. البته امکان طرح سؤالات ما در نشست منتقدان وجود دارد. ما در یافته‌های دینی به دنبال حجت هستیم و با واژه‌های تربیت، ربانیت یا هر واژه دیگر بحث کامل نمی‌شود. پس باید در نهایت براساس مبانی حرکت کنیم تا برای دیگران حجت شود. باید پیشنهاد ما، روش‌شناسی مطمئن علمی قابل قبول و قابل دفاعی باشد که در صورت ارائه به دیگران، آنان نیز اصول و قواعدش را علمی بدانند.

۲۹۷

حری: دوستان به نکات زیادی اشاره کردند. ایشان مبانی بحثهای مطرح شده را به تفصیل بیان نمودند و این مسئله‌ای اساسی و مهم بود. براساس آنچه گفته شد آیا برای پاسخگویی دکتر باقری، به نشستی دیگر نیاز است یا اینها صرفاً توصیه بود؟ اگر هم نیاز باشد اینها در مجموعه گسترده‌تری به عنوان نظریه یا نوآوری مطرح شود، باید از همین مراحل گذر کند. اگر هم گفته شود هدف ما از نشست بعدی رسیدن به همین نتیجه است، باید بگویم این، فقط آغاز بحث بود و از آقای رشاد خواهش می‌کنم بفرمایند کدام یک از این دو رویه را مناسب‌تر می‌دانند؟

رشاد: به گمان بنده ارزش این کار بیش از اینها است و نیاز به جلسه‌ای دیگر احساس می‌شود. دکتر باقری بر سؤالات مطرح شده تأمل کنند و خانم‌ها به تناسب موضوع چه در بحث نظری و چه عملی باید بیشتر فعال باشند. براساس آیات قرآن، اگر مردها بیشتر مدیر باشند، خانم‌ها بیشتر مربی هستند. به هر حال بحث باید با دقت پیش برود. بهتر است آقای باقری بیش از جلسات قبلی وقت صحبت داشته باشند و فرصتی هم در اختیار آقای اعراقی و خانم دکتر قرار گیرد.

صادق‌زاده: در تکمیل سخنان آقای رشاد پیشنهاد دارم. چون نتیجه این کار باید مقدمه کرسی نظریه‌پردازی قرار گیرد؛ البته با حدود و ثغوری که باید در آن بحث ارائه شود. پس باید حیطه نقد ما مشخص شود که درون دینی است یا برون دینی؟ ملاک‌های نقد ما چه

باید باشد؟ شورای عالی انقلاب فرهنگی این کار سنگین را به عهده ایشان گذاشتند و ایشان پذیرفتند. کار در حوزه علوم انسانی با توجه به پیچیدگی‌هایش بسیار دشوار است و چیزی نیست که به سرعت قابل بررسی باشد. به خصوص در حوزه تربیت که چند بُعدی نیز می‌باشد و نباید از یک بُعد خاص به آن نگریست. به پیشنهاد بنده در جلسه بعدی توضیحات کافی در رابطه با این سؤالات ضروری است:

نظریه تربیتی با توجه به اصطلاحات متعارفش چیست؟ آیا نظریه‌ای فلسفی است؟ نظریه‌ای علمی است یا نظریه‌ای عملی؟ آیا این بحث در حوزه علوم تربیتی است؟ به گفته ایشان تلاش من در حوزه تربیت اسلامی بوده است، اما از این پس باید فعالیت در حوزه تعلیم اسلامی نیز صورت گیرد. آیا هم اکنون نیز ایشان به این تفکیک معتقدند؟ ایشان تربیت را به معنای education می‌دانند، یعنی به معنای عامی که شامل تعلیم هم شود. نکات ارائه شده از جانب آقای رشاد نیز بسیار مهم بود. به پیشنهاد بنده به دلیل ضرورت حرکت از بحث‌های روش‌شناسی، ابتدا بحث روش‌شناسی مطرح شود. به عنوان مثال من می‌خواهم روی مفهوم کار کنم اما با روش‌شناسی بحث آشنا نیستم. احتمالاً کرسی اول در رابطه با روش‌شناسی این کار بوده است. ابداع و خلاقیت شما از روی روش‌شناسی آغاز شده و اگر هم به جایی رسیدید، توری یافتید.

اما درباره روشی که به کار بردید، مثلاً بگویید روشی که دیگران به کار می‌برند غلط بوده است و این روش این اشکالات را دارد؛ مثلاً روش استنباطی فقهی این اشکال را داشته، روش تاریخی این اشکال را دارد. از این جهت بحث روش‌شناسی اولویت دارد؛ چون بقیه بحث‌ها مترتب بر این بحث است.

شاطری: به نظر می‌رسد باید در آیین‌نامه جلسه مقدماتی بازنگری کنیم تا این اشکال‌ها در فرم اولیه و تقاضایی که از جانب نظریه‌پرداز و نوآور ارائه می‌شود، وجود نداشته باشد و از داوران و منتقدان، به طور مشخص دعوت به عمل آوریم. این کار برای تکامل تدریجی تجربه‌ها ضروری به نظر می‌رسد، چون در این صورت داوری با ابهام همراه نمی‌شود. از دیدگاه ایشان ملاک تشخیص و تفکیک نظریه از نوآوری در این بحث چیست؟ و در طبقه‌بندی ارائه شده توسط آقای رشاد در کدامیک از سطوح نوآوری قرار می‌گیرد؟ بهتر است شاخص‌های این تقسیم‌بندی‌ها در نظریه را شما ارائه دهید؛ چون داور

نهایی هم شما خواهید بود. در حالی که داوری نهایی شاخصی که اجماعی نشده باشد و به نوعی تفاهم هم در جلسه نرسیده باشد منصفانه نیست و این از نکات قابل تأمل است. به عبارتی ما حاصل تلاش سالیانی را ارزیابی می‌کنیم و حق این تلاش علمی، آن هم در مرزهای دانش و نوآوری باید ادا شود. با دعوت از دیگر صاحب‌نظران و با سعه صدر، از فضای بحث برای نائل آمدن به مقصود نهایی استفاده می‌کنیم.

صادق‌زاده: به عقیده بنده معرفی کتاب باید در قالب یک طرح پژوهشی مشخص انجام شود.

بانکی: البته به عقیده بنده با توجه به تجارب کشورهای دیگر در این رابطه، این کرسی‌ها و کرسی‌های نظریه‌پردازی با این سبک نمی‌توانند موفق شوند. اینکه از نظریه‌پرداز یا صاحب نظری در مکانی مشخص سؤالاتی پرسیده شود و از جانب ایشان پاسخ‌های قانع‌کننده ارائه شود، در واقع عملی نیست و در صورت عملی بودن هم نمی‌تواند قابل دفاع باشد. باید دبیرخانه تشخیص دهد که آیا ایده‌ای، فکری یا نظریه‌ای با نقاط ضعف و قوتی که به همراه دارد، قابلیت می‌یابد تا در یک مجموعه ارائه شود و بتواند سودمندی‌های خاص خود را تفهیم نماید؟ چون هیچ ایده‌ای کامل و بی‌نقص نیست، بنابراین بحث داوری و نقد باید از این دیدگاه بررسی شود و صرفاً رد یا قبول دیدگاه‌های مختلف از نگاه داوران معتبر نمی‌باشد. به عنوان مثال در فرانسه نظریه‌پردازهایی که صاحب دیدگاه جدیدی می‌شوند از افراد جوان گرفته تا سنین ۸۰ یا ۹۰ ساله در مکانی تحت عنوان «کوثر دوفرانس» گردهمایی دارند و بین علمای آن رشته خاص اجماع‌نظری شکل می‌گیرد. بنابراین با توجه به جالب و آموزنده بودن این مقدمات، لازم می‌دانم داوری جهت زمینه‌سازی و بسترسازی این مقدمات وجود داشته باشد تا دیدگاه‌ها با نقص‌ها یا کاستی‌های احتمالی که می‌تواند داشته باشد ارائه شود. در این صورت «تولید» به معنای واقعی را خواهیم داشت و در غیر این صورت اگر ما بخواهیم از دیدگاه داوری در معنای پذیرش یا رد مسئله‌ای شدت عمل خاصی نشان دهیم، در این صورت مرتبط با ماهیت نظریه‌پردازی عمل نکرده‌ایم.

شاطری: از زمانی که نظریه‌ای اعلام می‌شود یا لحظه احراز فرآیندی که طی می‌کند، قابل تعریف است. به عنوان مثال نظریه‌ای از یک دانشکده مطرح می‌شود و در آنجا

شخصیت‌های علمی برآورد اولیه‌ای بر آن دارند. ابتدا معاونت پژوهشی اظهارنظر می‌کند و سپس در شورای علمی متشکل از هیئت متخصصان و صاحب‌نظران دانشگاه‌های مختلف برآورد دیگری مبنی بر اینکه آیا نظریه استعداد اولیه را برای طرح دارد، صورت می‌گیرد. از لحاظ داشتن صلاحیت لازم جهت طرح عمومی به عنوان کرسی و نوع کرسی که مثلاً نقد کرسی نظریه‌پردازی است یا نوآوری، در نشست کرسی مقدماتی احراز صلاحیت می‌شود؛ یعنی همان کاری که باید در این جلسه یا همانند آن انجام شود. در آن جلسه که با حضور صاحب‌نظران برگزار می‌شود، سیری تکاملی در حال حرکت است. مخاطبان خاصی از جمله دانشجویان دکتری که به لحاظ حالت پرسشگری و پویایی و توانمندی‌های علمی یک نسل جوان درگیر قضیه هستند و صاحب‌نظران همان قسمت حضور دارند. الگوهای مختلف در حال تکمیل است. بهره می‌بریم.

حرمی: لازم است به آیین‌نامه اشاره‌ای کنم. براساس گفته شما داوران یا منتقدان طرحی را رد می‌کنند یا می‌پذیرند. اصلاً این طور نیست. براساس آیین‌نامه آیا طرح ارائه شده، ارزش حمایت را برای رشد یافتن دارد؟ به همین دلیل دامنه نمره‌گذاری بسیار گسترده است و از مجموع نمرات داده شده به افراد ارزش‌گذاری صورت می‌گیرد و نمره‌ای داده می‌شود. به این ترتیب مشخص می‌شود طرح در چه سطحی قرار گرفته و بر این اساس دبیرخانه تا چه میزان باید از آن حمایت کند؟

آقازاده: شما گفتید قرار است بگویم نظریه‌ای مثلاً حد معینی را احراز می‌کند، بعد ببینم آیا قابل طرح است؛ یعنی اگر این بحث بارها تکرار شود، نه به عنوان نظریه‌پردازی، بلکه به عنوان یک گفت‌وگو، مفید و مغتنم است. ولی گاه احساس می‌شود این برنامه به جای معرفی نظریه، قصد تکمیل آن را دارد؛ یعنی در واقع تکمیل ساختمانی که به نظر ناتمام می‌آید. این، نکته دقیقی است. نظریه نه قرار است کامل باشد نه بی‌اشکال. عالم نظریه‌پردازی، عالم تکثر است. در این قلمرو ده نظریه مطرح می‌شود و این طور نیست که وقتی نظریه بودن نظریه‌ای معلوم می‌شود، دیگر باب آن بسته شود. این، خیلی کمال‌گرایانه است. مسئله اینجا است که باید این بحث و گفت‌وگوها برای تشخیص اینکه نظریه قابل تأمل است یا نه، صرف شود، البته صرف نظر از اینکه ممکن است تقایمی داشته باشد یا نظریه دیگری ارائه شود. بنابراین به قصد تکمیل نظریه، تعداد نشست‌ها را افزایش دهیم.

فکر نمی‌کنم مأموریت نظریه این باشد که پروژه‌های با نام «تطبیق نظریه» را تعریف کند. رشاد: این جمع باید به مرحله تشخیص برسند، چون قرار است داوری کنند. همان طور که شما فرمودید شایسته است اینها به عنوان طرح ارائه شود، نه اینکه ما بپذیریم یا رد کنیم. مهم این است که به روش علمی پیش بروید؟ ممکن است آنچه را شما به آن رسیده‌اید، جمعی بپذیرند و جمعی نپذیرند. مهم این است که بگویند در ورای آن، منطقی علمی نهفته است. نکته نهایی از طرح و سپس نقد نظریه فراتر است و پیشبرد کار را می‌طلبد. سیاست تشکیلات حمایت از کرسی‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی این است که اگر جمعی اهل نظر حرفی را چه ناقص و چه کامل، قابل پیگیری دانستند، باید با آن همکاری لازم صورت گیرد. شاید یک محقق به تنهایی تحقیق کند و نیازی به کمک نداشته باشد اما یک کرسی نیازمند کتاب، امکانات و غیره است.

نتیجه نهایی

مقرر شد دکتر باقری نقد و نظرهای مطرح شده در جلسه را مورد بازبینی قرار دهند و پس از آمادگی ایشان، مجدداً موضوع کرسی در یک نشست دیگر مورد ارزیابی قرار گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی